

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال سوم، تابستان ۱۳۸۱، شماره مسلسل ۱۰، ص ۶۷-۸۰

## «شروط العمرية»

معرفی متنی کهن در باب اهل ذمه

## یونس فرمند

نحوه برخورد امرا و خلفای مسلمان، با اهل ذمه که در قلمرو حکومت اسلامی زندگی می‌کردند از موضوعات مهم و قابل بحث در فرهنگ و تمدن اسلامی است. عدالت خواهی و انسان دوستی اسلام، به اهل کتاب این امکان را می‌داد تا بتوانند با انعقاد قراردادی، ضمن برخورداری از حقوق و مزایا، وظایف و تکالیفی نیز بر عهده بگیرند و خود را در مقابل حکومت اسلامی مسئول بدانند. هدف از نگارش این مقاله معرفی یکی از متون کهن، در باب اهل ذمه و بررسی حقوق و تکالیف آنهاست که در پی می‌آید.

واژه‌های کلیدی: اهل ذمه، شروط العمریه، مسیحیان، فتح شام.

در مورد اهل ذمه و کیفیت تعامل دولت اسلامی با آنها تحقیقات متعددی صورت گرفته است؛ با این حال هنوز جای تحقیقی عمیق، که بنیان‌های فقهی - تاریخی نگرش مسلمانان به اهل کتاب را نشان دهد، تا حدی خالی است. غالب پژوهش‌ها با تحلیل برخی از وقایع تاریخی، بر آند تا روابط امرای مسلمین با غیر هم‌کیشان خود را کاملاً مطلوب جلوه دهند؛ گر چه واقع امر چنین است و اهل ذمه در صدر اسلام - بویژه در دوره خلفای راشدین - از جایگاه نسبتاً والایی برخوردار بودند، ولی هیچ‌گاه نباید این مسئله را به منزله اعطای کامل هر گونه آزادی سیاسی، اجتماعی و دینی به ذمیان دانست. بررسی یکی از متون کهن در باب اهل ذمه، که به «شروط العمریه» معروف است، ما را بیشتر با حقوق و وظایف آنها آشنا خواهد کرد.

آن‌گاه که دروازه شام به روی مسلمانان گشوده شد، مسیحیان شام با نوشتن نامه‌ای، ضمن پذیرش احکام اهل ذمه، شروط صلح را با خلیفه دوم، عمر بن خطاب، در میان گذاشتند و در مقابل مسلمانان متعهد به ایجاد امنیت مالی و جانی برای هم‌پیمانان خود شدند و آن‌ها را با حفظ دینشان به رسمیت شناختند. آنچه در این مورد قابل توجه می‌باشد، تشکیک برخی از محققین معاصر، در صحت انتساب آن به عمر بن خطاب و تردید در انعقاد آن به هنگام فتح شام است. در این نوشتار قصد داریم تا عهدنامه مذکور را معرفی و سپس مورد بررسی قرار دهیم. از این‌رو متن کامل عهدنامه را ذکر می‌کنیم و پس از بیان ادله تردید کنندگان، به بررسی آن خواهیم پرداخت.

عبدالرحمن بن عوف روایت کرده، هنگام صلح با مسیحیان شام، به عمر بن خطاب نوشتیم «این نامه‌ای است به بنده خدا عمر امیرمؤمنان از طرف مسیحیان شهر... . آن‌گاه که شما بر ما پیروز شدید برای خود، فرزندان، اموال و هم‌کیشانمان امان خواستیم. متعهد می‌شویم که

در شهرهای خود و پیرامون آن، دیر، کلیسا و یا صومعه جدیدی احداث نکنیم و آن‌هایی را که در حال ویرانی‌اند تجدید بنا نساخته و آن‌چه در سرزمین‌های مسلمین قرار دارد، آباد نسازیم و هرگز از ورود مسلمین به کلیساهای خود جلوگیری ننموده و دروازه‌های آن به روی عابران و رهگذران باز گذاشته و به مدت سه روز از مهمانان مسلمان پذیرایی کنیم. در کلیساها و منازل خود، جاسوسان را پناه ندهیم و به فرزندان خود قرآن نیاموزیم. به دین خود تظاهر ننماییم و کسی را به سوی آن فرا نخوانیم؛ در صورتی که اطرافیان ما بخواهند اسلام را بپذیرند، ممانعت به عمل نیآوریم و اگر مسلمانان بخواهند در مجالس ما شرکت کنند، آن‌ها را بزرگ و محترم بداریم. در لباس، کلاه، عمامه، کفش [نعلین] و فرق گذاشتن موی سر، از مسلمانان تقلید نکنیم؛ عبارات و القاب مسلمین را بر خود ننهاد و بر اسب سوار نشده و شمشیرهای خود را حمایل نکنیم و از حمل و نگهداری سلاح و نگاشتن عبارات عربی بر انگشتری‌های خود، خودداری کنیم؛ شراب نفروشیم. موهای جلوی سر خود را کوتاه کنیم و به هر جا که باشیم لباس [خاص] خود را پوشیده و زنار ببندیم و صلیب‌ها و کتب خود را در راه‌ها و بازارهای مسلمانان به نمایش نگذاریم. ناقوس‌های کلیسایمان را آهسته به صدا در آوریم و در صورت حضور مسلمانان در هنگام خواندن اوراد در کلیسا، صدایمان را بلند نکنیم و اعیاد و اذکار مسیحی<sup>(۱)</sup> را علناً برگزار ننماییم. به هنگام تدفین میت، ادعیه‌ها را با صدای بلند نخوانیم. لباس‌های نشان دارمان را [آتش و شمع] در معابر و بازارهای مسلمین به معرض نمایش نگذاشته و مردگان خود را در مجاورت مسلمانان دفن نکنیم».

(بن غنم): هنگامی که نامه را پیش عمر بن خطاب بردم، این نکته را نیز اضافه نمود که «هیچ یک از مسلمانان را نزنیم، ما از طرف خود و دیگر مسیحیان، در قبال امان گرفتن از مسلمانان، متعهد به رعایت عهدنامه می‌شویم و در صورت مخالفت با هر یک از شروط عهدنامه، دیگر رابطه ذمی بودن در کار نخواهد بود و مسلمانان می‌توانند آن گونه که با

معاندین رفتار می‌کنند با ما رفتار کنند» [متن کامل عربی عهد نامه در پایان مقاله خواهد آمد]. مهم‌ترین دلایل محققانی<sup>(۲)</sup> که، عهدنامه را جعلی و یا حداقل مشکوک می‌دانند از این قرار است:

۱- در هیچ یک از منابع متقدم نیامده است و مورخان بعدی، مانند ابن عساکر (ر. ۵۷۱ ق)، ابشیهی (د. ۸۵۰ ق)، قلقشندی (د. ۸۲۱ ق) که در آثار خود از این عهدنامه یاد کرده‌اند، مأخذ آن‌ها ابن حزم، طرطوشی یا دیگر مورخین بعدی بوده است.<sup>(۳)</sup>

۲- محتوای آن با همه عهدنامه‌های مسیحیان شام متفاوت است.

۳- پیشنهاد این شرایط سنگین، از سوی خود مسیحیان بعید به نظر می‌رسد.<sup>(۴)</sup>

۴- عبارت «من نصاری مدینه کذا و کذا» گویای نوعی تناقض در این روایت است.<sup>(۵)</sup> زیرا نام شهر را ذکر نمی‌کند.<sup>(۶)</sup>

۵- در متن عهدنامه لفظ «زنانیر» وجود دارد که بسیار بعید به نظر می‌رسد این لغت در آن دوران رایج بوده باشد؛ این احتمال زمانی قوت می‌گیرد که می‌بینیم ابویوسف در کتاب «الخراج» از «زُنَاذَات» عمر سخن می‌گوید، نه زنانیر.<sup>(۷)</sup>

۶- چگونه مسیحیان شام خودسرانه و یک طرفه آموزش قرآن را بر خود و فرزندانشان تحریم می‌کنند.<sup>(۸)</sup>

اگر اجمالاً تاریخ اسلام را از نظر بگذرانیم، در می‌یابیم که خلفا و عمالی بوده‌اند که با توجه به مقتضیات زمان و مکان، چنان از خود انعطاف نشان داده‌اند که بیشتر ذمیان، زیستن در سایه حکومت اسلامی را بر زندگی سابق خود ترجیح می‌دادند؛ به عنوان نمونه می‌توان از برخورد عمروعاص با مصریان به هنگام فتح مصر یاد کرد؛ همو بود که بنیامین پطریک را پس از ۱۳ سال دوری از منصب خود، با استقبالی گرم به منصب بازگرداند و چندی نگذشت که وضع قبطیان بهبود یافت.<sup>(۹)</sup> مع الوصف نباید این نکته را فراموش کرد که نمونه‌ها و

مصادیق تاریخی زیادی در تاریخ اسلام مبنی بر سخت‌گیری مسلمانان بر اهل ذمه وجود دارد و به هیچ وجه نمی‌توان رفتارهای یک طرفه و فشارهای یک سونگرانه و بعضاً تعصب‌آمیز مسلمانان نسبت به ذمیان را نادیده گرفت. مانند برخی اقدامات خلیفه پرهیزکار اموی، عمر بن عبدالعزیز که به ابقای کلیساهای موجود و تخریب کلیساهای مستحدثه فرمان داد. که بدون شک این نگرش متصلبانه او از برخی روایات اسلامی متأثر می‌شد؛ چنان که بعداً به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهیم کرد. تخریب کلیسای مریم و ویرانی دیگر کلیساهای مستحدثه بدست علی بن سلیمان والی مصر و به دستور هارون، خلیفه عباسی، از دیگر مصادیق این گونه رفتارها است.<sup>(۱۰)</sup> علاوه بر این می‌توان به رفتار متعصبانه و سخت‌گیرانه متوکل - دهمین خلیفه عباسی - اشاره کرد که پس از تخریب کلیساهای مسیحیان را مجبور کرد تا لباسی متفاوت از لباس مسلمانان بر تن کنند تا به آسانی شناخته شوند.<sup>(۱۱)</sup>

گذشته از نمونه‌های تاریخی مذکور می‌توان به روایات، آراء و اندیشه‌های فقها نظر داشت که بدون شک عملکرد خلفا، بدون تأثیر از فتاوی آنها نبوده است. به عنوان مثال قاضی ابویوسف در کتاب «الخراج» از ابن عباس روایت می‌کند که شخصی دربارهٔ احداث کلیسا از او سؤال کرد و ابن عباس جواب داد:

«اما مصر مصرته العرب فلیس لهم ان یحدثوا فیه بناء بیعة ولا کنیسه ولا

یضربوا فیه بناقوس ولا یظهروا فیه حمراً ولا یتخذوا فیه خنزیراً»؛<sup>(۱۲)</sup>

و دیگر روایتی است که عمر بن خطاب، از پیامبر نقل می‌کند که فرمود: «لا تبنی کنیسه فی الاسلام ولا یجدد ما خرب منها».<sup>(۱۳)</sup> و نیز احمد بن حنبل از پیامبر چنین روایت می‌کند «لا خضاء فی الاسلام و لا کنیسه».<sup>(۱۴)</sup> گذشته از روایات فوق، می‌توان به فتاوی ائمه فقهی نیز توجه نمود. از آن جمله مطلبی است که محمد بن ادریس شافعی دربارهٔ اهل ذمه گفته است که «آنها حق ندارند کلیسای جدیدی را احداث کنند؛ آنها نمی‌توانند از خمر و خنزیر استفاده

نموده و یا بنایی احداث کنند که مشرف بر ابنیه مسلمانان باشد و باید در مرکب و ملبس بین خود و مسلمانان تفاوت بگذارند».<sup>(۱۵)</sup>

با این حال، دلایل آن عده که عهدنامه را ساخته دست طرطوشی و یا ابن حزم دانسته و کتب آن‌ها را منبع مورخان بعدی چون ابشیهی، قلقشندی و ابن عساکر قلمداد کرده‌اند، ظاهراً چندان محققانه به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اگر چه این سخن در مورد ابشیهی می‌تواند صادق باشد<sup>(۱۶)</sup>، اما در مورد ابن عساکر و قلقشندی وضع به گونه‌ای دیگر است و نیاز به بررسی بیشتری دارد. روایت قلقشندی<sup>(۱۷)</sup> گویای دو نکته مهم است و آن این که یکی از راویان این عهدنامه در «صبح‌الاعشی»، طرطوشی است و این بدان معناست که مؤلف «سراج الملوک» همانند دیگر احادیث منقول از «بخاری» و «مسلم» که اسناد آن را حذف کرده، در این مورد نیز به اسناد روایت اهمیت نداده و آن را حذف کرده است. نکته دیگر این که بنا به روایت مذکور در «صبح‌الاعشی»<sup>(۱۸)</sup> قلقشندی مأخذ روایت را کتابی دانسته به نام «الزبد المجموعه فی الحکایات والاشعار والاکخبار المسموعه» که مؤلف آن ابوصادق محمد بن ابی الحسین یحیی بن علی بن عبدالله قرشی (د.؟) بوده است.<sup>(۱۹)</sup>

اما روایات ابن عساکر: او این روایت را از طرق متعدد، با سلسله کامل راویان نقل کرده است که همه آن‌ها به «عبدالرحمن بن غنم» (د. ۷۸ ق) ختم می‌شود و این بدین معناست که مؤلف تاریخ دمشق، روایت را خود مستقیماً از منابعی دیگر، غیر از طرطوشی اخذ و نقل کرده که احتمالاً امروزه در دست نیست.

مطلب بس مهم دیگر این که، به آسانی می‌توان رد این عهدنامه را در منابع متقدم جستجو کرد. به عنوان نمونه فقهای متقدم‌تر از طرطوشی و ابن حزم، آن را آورده و شروحو بر آن نگاشته‌اند. از جمله ابوبکر خلال (د. ۳۱۱ ق)<sup>(۲۰)</sup> در کتاب «احکام اهل الملل» و ابوالقاسم<sup>(۲۱)</sup> رازی (د. ۴۱۸ ق) که بنا به گفته ابن قیم (د. ۷۵۱ ق) «الشروط العمریه» را شرح

کرده است.<sup>(۲۲)</sup> از دیگر کسانی که ضمن تأیید روایت، به تفصیل آن را شرح کرده است، محدث مشهور سلفی ابن قیم جوزیه است، که درباره آن می‌گوید:

«وشهرة هذه الشروط تغنى عن اسنادها فان الائمة تلقوها بالقبول».<sup>(۲۳)</sup>

افزون بر این، ابویوسف در «الخراج» از مکحول شامی<sup>(۲۴)</sup> روایت می‌کند که ابو عبیده بن جراح به هنگام صلح شام، شروطی بر ساکنان آن جا مقرر نمود<sup>(۲۵)</sup> که با اندکی تسامح می‌توان آن را همان عهدنامه فوق الذکر دانست که پس از پیرایش و آرایش به دست مورخین بعدی رسیده است.

بنابر آنچه گذشت، باید پذیرفت که رفتارهای سخت حکام و والیان مسلمان با غیر هم کیشان خود وجود داشته و این حاکی از نوع نگرش آنها به این مسئله می‌باشد که معتقد بودند اهل ذمه نه تنها باید مطیع دولت اسلامی باشند، بلکه به گونه‌ای مصداق عملی آیه «ويعطوا الجزية عن يدٍ و هم صاغرون»<sup>(۲۶)</sup> نیز قرار گیرند.

گذشته از تمام این موارد، این احتمال وجود دارد آن دسته از کسانی که عهدنامه عمر را مجعول و ساختگی می‌دانند، عموماً رفتار حکام اسلامی با اهل ذمه را به نحو مذکور می‌پذیرند، اما در انعقاد چنین عهدنامه‌ای به هنگام فتح شام تشکیک می‌کنند و آن را ساخته طرطوشی و دیگران می‌دانند. از این رو به بررسی یکی از اسناد این روایت می‌پردازیم.

سلسله رجال یکی از روایات ابن عساکر، چنین است:

«الخبرنا ه ابو الحسن الخطیب، انا جدی ابو عبدالله، انا ابو الحسن علی بن

الحسن بن علی الریعی، انا ابو حسان الفرخ العباس بن محمد بن حبان بن موسی بن

حبان، نا ابو العباس بن زفتی و هو عبدالله بن عتاب نا محمد بن محمد بن مصعب

المعرف بوحشی، نا عبد الوهاب بن نجده الحوطی، نا محمد بن حمیر عن

عبد الملک بن حمید بن ابی غثیه، عن السری بن مصرف و سفیان الثوری و الولید

بن نوح عن طلحة بن مصرف عن مسروق بن الاعدع، عن عبدالرحمن بن  
غنم.<sup>(۲۷)</sup>

عبدالرحمن بن غنم (د. ۷۸ ق) کسی که همه روایات موجود به او ختم شده است؛ بیشتر  
اصحاب رجال، او را تابعی وثقه دانسته‌اند.<sup>(۲۸)</sup>

مسروق بن الاعدع (د. ۱۱۳ ق): وی را از جمله تابعین به شمار آورده‌اند.<sup>(۲۹)</sup>  
طلحة بن مصرف (د. ۱۱۲ ق) از جمله تابعین است.<sup>(۳۰)</sup>

سفیان الثوری (۹۷ - ۱۶۱ ق): ابوحاتم و ابوزرع و ابن معین او را از شعبه حافظتر  
دانسته‌اند.<sup>(۳۱)</sup>

عبدالملک بن حمید بن ابی غنیه، عجلی و ابن حبان و ابن معین او را ثقه دانسته‌اند.<sup>(۳۲)</sup>  
محمد بن حمیر (د. ۲۰۰ ق): ابن معین او را ثقه و یعقوب الفسوی او را قوی نمی‌داند.<sup>(۳۳)</sup>

عبدالوهاب بن نجده الحوطی (د. ۲۳۲ ق): یعقوب بن الحمصی، ابن ابی عاصم و ابن حبان  
او را ثقه دانسته‌اند.<sup>(۳۴)</sup>

محمد بن محمد مصعب معروف به وحشی؛ ابن حجر، ذهبی و مزی او را صدوق  
دانسته‌اند.<sup>(۳۵)</sup>

ابوالعباس بن زفتی (عبدالله بن عتاب)، (۲۲۴ - ۳۲۰ ق)؛ ذهبی او را ثقه دانسته است.<sup>(۳۶)</sup>  
ابوالفرج عباس بن محمد بن حبان: کتانی او را ثقه دانسته که در سال ۳۸۹ وفات کرده.<sup>(۳۷)</sup>

دو راوی دیگر که ابن عساکر روایت را از آنها اخذ و نقل کرده است، به سبب فقدان نام  
کامل راوی مجهول مانده است؛ البته باید توجه نمود که بررسی سلسله اسناد روایات موجود  
درباره این عهدنامه، که حداقل بالغ بر شش روایت می‌شود، در جایی دیگر خود به تنهایی  
شایسته تحقیق و پژوهش است، تا بدین وسیله بتوان محققانه‌تر در مورد ارزش و اعتبار آن  
سخن گفت.



اجمال سخن این که ما اصل وجود عهدنامه و احتمالاً انعقاد آن به هنگام فتح شام را بعید نمی‌دانیم، ولی این نکته را نیز متذکر می‌شویم که ممکن است بر اثر نقل مکرر آن در طول اعصار، با توجه شرایط زمانی و مکانی مختلف، دستخوش سقط یا اضافاتی شده و روایت موجود، روایتی است که پس از الحاقاتی چند و با تأثیر پذیری از فتاویٰ فقهاء به دست ما رسیده است. (۳۸)

متن عربی عهد نامه عمر:

روی عبدالرحمن بن غنم قال كتبنا لعمر بن الخطاب رضی الله عنه حين صالح نصاری اهل الشام بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب لعبدالله عمر امير المؤمنين من نصاری مدينة كذا وكذا. انكم لما قدمتم علينا سألناكم الامان لانفسنا وذراريننا و اموالنا و اهل ملتنا و شرطنا لكم على انفسنا ان لانحدث في مدائننا و لا فيما حولها ديراً و لا قلية و لا صومعه راهب و لا نجدد ما خرب منها و لا نحیی ما كان منها في خطط المسلمين و ألا نمنع كنائسنا ان ينزلها احد من المسلمين في ليل و لانهار؛ و ان نوسع ابوابها للمارة و ابن السبيل و ان ننزل من مربنا من المسلمين ثلاثة ايام نطعمهم و لا نوؤی في كنائسنا و لا منازلنا جاسوساً و لا نعلم اولادنا القرآن و ان لا نظهر شركاً<sup>(۳۹)</sup> و لا ندعو اليه احداً و ان لا نمنع احداً من ذوی قرابتنا الدخول في الاسلام ان ارادوه؛ و ان نوفر للمسلمين و ان نقوم لهم من مجالسنا اذا ارادوا الجلوس؛ و لا نتشبه بهم في شی من لباسهم في قلنسوه و لا عمامه و لانعلين و لا فرق شعر و لا نتكلم بكلامهم و لا نكتنی بكناهم و لانركب السروج و لا نتقلد السيوف و لا نتخذ شيئاً من السلاح و لا نحمله معنا و لا ننقش خواتیمنا بالعربية و لا بنیع الخمر و ان نجز مقادیم رؤوسنا و ان نلزم زيتنا حيث ما كنا و ان نشد الزناير على اوساطنا و الا نظهر الصليب على كنائسنا و ان لا نظهر صلبنا و كتبنا في شی من طرق المسلمين و لا اسواقهم و لا نضرب بنواقيسنا في كنائسنا الا ضرباً خفياً و ان لا نرفع اصواتنا بالقراءة في كنائسنا في شی من حضرة المسلمين و

الا نخرج شعانين و لا باعوثاً و الا نرفع اصواتنا على موتانا و لا نظهر النيران عليهم فى شىء من طرق المسلمين و اسواقهم، و لا نجاورهم بموتانا و لا نتخذ من الرقيق ماجرى عليه سهام المسلمين و لا نطلع فى منازلهم (فلما اتيت) عمر رضى الله عنه بالكتاب زاد فيه و لا نضرب احداً من المسلمين. شرطنا لكم ذلك على انفسنا و اهل ملتنا و قبلنا عليه الامان فان نحن خالفنا عن شىء مما شرطناه لكم و ضمناه على انفسنا فلا ذمه لنا و قد حل لكم منا ما يحل لكم من اهل المعاندة و الشقاق.<sup>(٤٠)</sup>

## پی‌نوشت‌ها:

۱. شعانین: از اعیاد مسیحیان به مناسبت ورود عیسی به اورشلیم. این کلمه عبری است و به معادل تساییح در زبان عربی است؛ باعوث: کلمه‌ای سریانی به معنی طلب، تضرع و ابتهال و در عرف سریانی‌ها به تعدادی ابیات منظوم که در نمازهای یومیه خوانده می‌شود، می‌گویند. علی بن حسین ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، به تحقیق صلاح الدین منجد، (دمشق، مطبوعات المجمع العلمي العربي، بی تا). ج ۱، ص ۵۰۴
۲. شمس الدین عبدالله محمد بن ابی‌بکر ابن قیم الجوزیه، احکام اهل الذمه، به تصحیح صبحی صالح، (بی جا، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۳ م) ص ۷۵.
۳. طرطوشی، سراج الملوک، ۱۳۶؛ توماس آرنولد، الصحوة الاسلامیة، ترجمه حسن ابراهیم حسن و... چاپ دوم، (قاهره، مکتبه النهضة العصریة، ۱۹۵۷ م) ص ۷۵.
۴. صبحی صالح، در مقدمه احکام اهل الذمه، ج ۱، ص ۴۳.
۵. همان، ج ۲، ص ۶۳۳.
۶. همان، ج ۱، ص ۴۳، ج ۲، ص ۶۶۳.
۷. یعقوب بن ابراهیم ابویوسف، کتاب الخراج، (بیروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۹ هـ) ص ۱۲۷.
۸. صبحی صالح، پیشین، ج ۱ ص ۴۵.
۹. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه پاینده، (تهران، جاویدان، ۱۳۷۶) ج ۱، ص ۲۷۴.
۱۰. الولاة والقضاة کندی به نقل از ابن قیم، ج ۲، ص ۶۷۶.
۱۱. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۸ هـ) ج ۵، ص ۳۱۸.
۱۲. ابویوسف، الخراج، ص ۱۴۹.
۱۳. عبدالله بن احمد بن محمود ابن قدامه، المعنی، (بیروت، دارالکتب العلمیة، بی تا) ج ۱۰، ص ۶۱۲.
۱۴. ابن قیم، احکام اهل الذمه، ج ۲، ص ۶۷۴.
۱۵. همان، ج ۲، ص ۶۹۵.
۱۶. شهاب‌الدین محمد ابشهی، المستطرف فی کل فن مستظرف، (بی جا، بی تا) ج ۱، ص ۱۱۱.
۱۷. احمد بن علی قلقشندی، صیح الاعشی فی صناعة الانشاء، (بی جا، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بی تا) ج ۱۳، ص ۳۵۷.
۱۸. همان.
۱۹. همان.
۲۰. عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۲، ص ۱۶۶.

۲۱. برای بررسی آثار و زندگانی او ر.ک: اسماعیل پاشا، *هدیه العارفین*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۵۱م) ج ۲، ص ۵۰۴.
۲۲. ابن قیم، پیشین، ج ۲، ص ۶۶۱.
۲۳. همان، ج ۲، ص ۶۶۳.
۲۴. مکحول شامی فقیه دمشقی؛ ابن سعد او را در طبقه سوم تابعین شام جای داده؛ عجلوی وی را تابعی و ثقه دانسته؛ ابوحاتم از او به عنوان افقه اهل شام یاد کرده. وفات او را بین سالهای ۱۱۲ تا ۱۱۸ به اختلاف گزارش کرده‌اند. ابوالفضل احمد بن حجر عسقلانی، *تهذیب التهذیب*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۱م) ج ۵، ص ۵۲۹.
۲۵. ابویوسف، پیشین، ۱۳۸.
۲۶. توبه، آیه ۲۹.
۲۷. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۱، ص ۵۶۷.
۲۸. احمد بن عبدالله العجلوی، *معرفة الثقات*، به تحقیق عبدالحلیم بستوی، (مدینه، بی‌نا، ۱۴۰۵هـ) ج ۲، ص ۸۴؛ محمد ابن حبان، *الثقات*، به تحقیق السید شرف الدین احمد، (بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۵هـ) ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابوالفضل محمد بن احمد ذهبی *الکاشف*، به تحقیق محمد عوامه، (جده، دارالقبلة للثقافة الاسلامیه، مؤسسه العلوی، ۱۴۱۳هـ) ج ۱، ص ۶۴۰؛ یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، به تحقیق علی محمد السجاوی، (بیروت، دارالحیل، ۱۴۱۲هـ) ج ۲، ص ۸۵۰؛ عبدالرحمن ابی حاتم رازی تمیمی، *الجرح والتعدیل*، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۱هـ) ج ۵، ص ۲۷۴.
۲۹. علی بن عمر دارقطنی، *ذکر اسماء التابعین و من بعدهم*، به تحقیق بوران الضناوی، (بیروت، مؤسسه الكتب الثقافیة، ۱۹۸۵م) ج ۱، ص ۳۶۲؛ محمد بن عبدالله ابن الزیر الربعی، *مولد العلماء و وفیاتهم*، به تحقیق عبدالله احمد سلیمان الحمد، (ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۰هـ) ج ۱، ص ۲۶۶.
۳۰. ابوالفضل محمد بن احمد ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، به تحقیق شعیب الارناؤوط، (بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳هـ) ج ۵، ص ۱۹۳.
۳۱. ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، ج ۲، ص ۳۵۳.
۳۲. همان، ج ۳، ص ۴۹۵.
۳۳. ابن حبان، *الثقات*، ج ۷، ص ۴۴۱؛ ابوالفضل محمد بن احمد ذهبی، *من تکلم فیه*، به تحقیق محمد شکور امریر المیادینی، (زرقاء، مکتبه المنار، ۱۴۰۶هـ) ج ۱، ص ۱۶۱؛ همو، *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*، به تحقیق شیخ علی محمد معوض و...، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م) ج ۶، ص ۱۲۸.

۳۴. ابن حجر، پیشین، ج ۳، ص ۵۳۳.
۳۵. ابن حجر، تهذیب، ج ۵، ص ۳۸۳؛ ذهبی، الکاشف، ج ۲، ص ۲۱۵؛ المزی، ج ۲۶، ص ۳۸۰.
۳۶. ذهبی، پیشین، ج ۱۵، ص ۶۴.
۳۷. عبدالعزیز بن احمد الکتانی، ذیل مولد العلماء، به تحقیق عبدالله احمد سلیمان الصمد، (ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۰۹ق) ج ۱، ص ۱۱۹.
۳۸. نگ: E2I, X, P, 819.
۳۹. سراج الملوك شرعنا ضبط کرده که صحیح تر به نظر می رسد. ص ۱۳۵.
۴۰. نک: سراج الملوك، ص ۱۳۵ و الصحوة الاسلاميه، ص ۷۵.

## منابع:

- آرنولد، توماس، الصحوة الاسلاميه، ترجمه حسن ابراهيم حسن و... چاپ دوم، (قاهره، مكتبة النهضة العصرية، ۱۹۵۷م).
- ايشيهي، شهاب الدين محمد، المستطرف في كل فن مستظرف، (بی جا، بی نا بی تا).
- ابن الزبير الربيعي، محمد بن عبدالله، مولد العلماء ووفياتهم، به تحقیق عبدالله احمد سلیمان الحمد، (ریاض، دارالعاصمه، ۱۴۱۰ه).
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، الضعفا و المتروکین، به تحقیق عبدالله القاضي، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ه).
- ابن حبان، محمد، الثقات، به تحقیق السيد شرف الدين احمد، (بیروت، دارالفکر، ۱۳۹۵ه).
- \_\_\_\_\_، مشاهير علماء الامصار، به تحقیق م. فلايشهمر، (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۵۹م).
- ابن حجر عسقلانی، ابوالفضل احمد، تهذیب التهذیب، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۹۱م).
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، به تحقیق علی محمد البجاوی، (بیروت، دارالحیل، ۱۴۱۲ه).
- ابن عساکر، علی بن حسین، تاریخ مدینه دمشق، به تحقیق صلاح الدین منجد، (دمشق، مطبوعات المجمع العلمی العربی، بی تا).
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد بن محمود، المغنی، (بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا).
- ابن قیم الجوزیه، شمس الدین عبدالله محمد بن ابی بکر، احکام اهل الذمه، به تصحیح صبحی صالح، (بی جا، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۳م).

- ابويوسف، يعقوب بن ابراهيم، **كتاب الخراج**، (بيروت، دارالمعرفة، ١٣٩٩ هـ).
- اصفهاني، ابونعيم احمد بن عبدالله، **حلية الاولياء**، (بيروت، دارالكتاب العربي، ١٤٠٧ هـ).
- ياشا، اسماعيل، **هدية العارفين**، (بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٩٥١ م).
- حسن ابراهيم حسن، **تاريخ سياسي اسلام**، ترجمه ابو القاسم پاينده، (تهران، جاويدان، ١٣٧٦ ش).
- دارقطني، علي بن عمر، **ذكر اسماء التابعين و من بعدهم**، به تحقيق بوران الضناوي، (بيروت، مؤسسه الكتب الثقافية، ١٩٨٥ م).
- ذهبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، **سير اعلام النبلاء**، به تحقيق شعيب الارناؤوط، (بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤١٣ هـ).
- \_\_\_\_\_، **الكاشف**، به تحقيق محمد عوامه، (جده، دارالقبلة للثقافة الاسلاميه، مؤسسه العلو، ١٤١٣ هـ).
- \_\_\_\_\_، **من تكلم فيه**، به تحقيق محمد شكور اميرير الميادينى، (زرقاء، مكتبه المنار، ١٤٠٦ هـ).
- \_\_\_\_\_، **ميزان الاعتدال في نقد الرجال**، به تحقيق شيخ على محمد معوض و...، (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٩٩٥ م).
- رازى تميمى، عبدالرحمن ابى حاتم، **الجرح و التعديل**، (بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٣٧١ هـ).
- طبرى، محمد بن جرير، **تاريخ الامم و الملوك**، (بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤٠٨ هـ).
- العجلي، احمد بن عبدالله، **معرفة النقات**، به تحقيق عبدالحليم بستوى، (مدينه، بى نا، ١٤٠٥ هـ).
- قلقشندى، احمد بن على، **صبح الاعشى فى صناعة الانشاء**، (بى جا، وزارة الثقافة و الارشاد القومى، بى تا).
- الكتانى، عبدالعزيز بن احمد، **ذيل مولد العلماء**، به تحقيق عبدالله احمد سليمان الصمد، (رياض، دارالعاصمه، ١٤٠٩ ق).
- كحاله، عمر رضا، **معجم المؤلفين**، (بيروت، داراحياء التراث العربي، بى تا).
- المزى، الوالحجاج يوسف بن الزكى، **تهذيب الكمال**، (بيروت، مؤسسه الرساله، ١٤٠٠ ق).